

دیده نمی‌شود اشاره می‌شود و امید است که در چاپ‌های بعدی توجهی به این دسته از امثال و حکم فوت شده از کتاب بشود:  
۱- لم یسع الفأرة جحرها فاستصحت مکنسة: موش به سوراخ نمی‌رفت جاروبی هم به خود بست. (ثعالبی، ۲۰۰۳: ۲۱۵).  
معادل:

- نمی‌شد موش در سوراخ کزدم

به یاری جای روبی بست بر دم

(نظامی، ۱۳۸۵: ۱۴۰)

- «موش به سوراخ نمی‌رفت جاروب به دمش بست»

(دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۴/۱۷۵۶)

۲- هذا الفرس، و هذا الميدان: این اسب و این میدان (آبی،

۱۴۲۴: ج ۶/۳۲۴؛ خوارزمی، ۱۴۲۴: ۲۳۳)

معادل:

- «این گوی و این میدان» (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۴/۱۸۹۹)

۳- هو ماء تحت التبن: او آب زیر کاه است. (خوارزمی،

۱۴۲۴: ۲۲۸؛ آبی، ۱۴۲۴: ج ۶/۳۲۴؛ اصفهانی، ۱۴۲۰: ج ۱/۱۷۱).

معادل:

- «آب زیر کاه» (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۱/۱۲).

۴- إذا كانت السنة مخصبة تبين خصبها في النوروز:

از نوروز می‌توان به نکویی و سرسبزی سال پی بُرد. (خوارزمی،

۱۴۲۴: ۳۲۷؛ ثعالبی، ۲۰۰۳: ۱۰۹)

معادل:

- سالی که نکوست از بهارش پیداست.

۵- فلان قد خاط علينا كيساً: فلانی برای ما کیسه دوخته

است (خوارزمی، ۱۴۲۴: ۲۲۰؛ میدانی، ۱۳۷۵: ج ۱/۲۶۳).

معادل:

- «کیسه دوختن» (نجفی، ۱۳۸۷: ۱۲۰۶)

- بر او چون کیسه‌ای دوزم که هرگز

مرا در کیسه دیناری نیاید

(انوری، دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۳/۱۲۵۸)

۶- غبارُ الغنم كحلُ عين الذئب: گرد و غبار گوسفندان

توتیای چشم گرگ است. (ثعالبی، ۲۰۰۳: ۲۱۱).

و: غبارِ قَطِيعِ الشَّاةِ فِي عَيْنِ ذئبِهَا

إِذَا مَا اقْتَفَى آثَارَهُنَّ ذُرُور

(رازی، ۱۳۹۰: ۱۴۴)

## مستدرکی بر کتاب «فرهنگ جامع مثلها و حکمتها»

سهیل یاری گل‌دره

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی

soheil.yari6@gmail.com

کتاب ارزشمند فرهنگ جامع مثلها و حکمتها تألیف دکتر عبدالحسین فقیهی و دکتر ابوالفضل رضایی یکی از جامع‌ترین کتابهایی است که دربارهٔ امثال و حکم مشترک و همانند دو ادب به هم تنیدهٔ فارسی و عربی نگاشته شده است. در این کتاب بسیاری از امثال مشترک و مشابه فارسی و عربی با شواهدی چند، به یاری منابعی متعدد و نیز به مدد کارهای مشابه پیشین آورده شده است، اما به نظر می‌رسد که تمام مثلهای مشابه و مشترک در این «فرهنگ جامع» استقصا نشده و باز می‌توان بر این فرهنگ مدخل‌های جدیدی اضافه کرد. راقم این سطور موارد متعددی مشابهی را در کتاب‌های امثال عرب دیده است که عین یا مشابه و معادل آن در ادب فارسی نیز یافت می‌شود اما در فرهنگ مذکور جای آنها خالی است. البته سخن از اینکه کدام یک از این مثل‌ها فارسی است و از این فرهنگ وارد عربی شده و به عکس، خارج از بحث و حوصلهٔ این مقال است و می‌باید و می‌شاید جداگانه به آن پرداخته شود هر چند پاره‌ای از این مثل‌ها «مولد» است و خود ادیبان ایرانی عربی‌نویس همچون ثعالبی و ... در کتب و رسالاتشان به منشأ ایرانی بخشی از امثال و حکم تصریح کرده‌اند. این احتمال هم هست که تشابه برخی از این مثل‌ها از مقولهٔ «توارد» باشد و بس. ناگفته نماند که متأسفانه عدم استفاده از چند کتاب بسیار کلیدی و ارزشمند مانند التمثیل و المحاضره ابو منصور ثعالبی و «الأمثال المؤلدة» ابوبکر خوارزمی از کاستی‌های عمدهٔ کتاب فرهنگ جامع است. باری، در اینجا به ۴۳ مورد از مثل‌های مشترک و همانندی که در کتاب «فرهنگ جامع»..

یعنی: غبار گوسفندان در چشم گرگ به هنگامی که به دنبال گوسفندان می‌رود توتیا است.  
معادل:

- گرد سر کوی تو همی گردم زانک

خاک رمه چشم گرگ روشن دارد

(عوفی، ۱۳۸۹: ج ۲/۶۷۸)

- رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ / گرد گله توتیای

چشم گرگ (بهائی، ۱۴۰۳: ج ۹/۲؛ دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۲/۷۱۰).

۷ - صَفَقَةُ نَقْدٍ خَيْرٌ مِنْ بَدْرَةِ نَسِيئَةٍ: سیلی نقد و حاضر بهتر

از بدرهای [از زر و سیم] نسیه‌ای است. (خوارزمی، ۱۴۲۴: ۱۳۲؛

آبی، ۱۴۲۴: ج ۶/۳۱۷). یا: صَفَقَةُ بِنَقْدٍ خَيْرٌ مِنْ بَدْرَةِ بَوَعْدٍ

(ثعالبی، ۲۰۰۳: ۴۰).

معادل:

- «عجم گوید: سیلی نقد به از حلوی نسیه» (آملی، ۱۳۸۱:

ج ۲۱۱).

- سیلی نقد از عطای نسیه به/نک، قفا پیشت کشیدم نقدده

(دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۲/۱۰۰۲).

۸ - الحَاوِي لَا يَنْجُو مِنَ الْحَيَاتِ: مار افسای از دست مارها

نجات نمی‌یابد. (ثعالبی، ۲۰۰۳: ۲۲۴؛ میدانی، ۱۳۷۵: ج ۱/۲۳۰؛

ابشیهی، ۱۴۱۹: ۳۸).

معادل:

- مار افسای ارچه فسونگر بود

رنجه شود روزی از مار خویش

(ناصر خسرو)

زیان کینه‌ورش هم به زخم کینه اوست

به زخم مار بود هم زیان مار افسای.

(عنصری، دو شاهد اخیر به نقل از: دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۱/۱۴۵)

۹ - فَلَانٌ يَفْرَعُ مِنْ ظِلِّهِ: فلانی از سایه خویش می‌ترسد.

(خوارزمی، ۱۴۲۴: ۲۱۳؛ آبی، ۱۴۲۴: ج ۶/۳۲۳). مثل مزبور برای

انسان بسیار ترسوزده می‌شود.

معادل:

- «از سایه خود می‌ترسد. از سایه خودرم می‌کند» (دهخدا،

۱۳۸۳: ج ۱/۱۳۳)

- چون سایه شدم ضعیف در محنت

وز سایه خویشتن هراسانم

(مسعود سعد سلمان، همان)

۱۰ - فَلَانٌ يَتَزَبَّبُ وَ هُوَ حَصْرِمٌ: فلانی غوره نشده مویز

گشته است. (ثعالبی، ۱۴۰۱: ۴۰). یا: زَبَّبَ قَبْلَ أَنْ يَحْصِرْمَ: فلانی

غوره نشده مویز گشته است. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ج ۲/۴). یا:

تَزَبَّبَتْ حَصْرِمًا (زمخشری، ۱۴۱۲: ج ۳/۶۱).

معادل:

نار بودی نور گشتی ای عزیز / غوره بودی، گشتی انگور و

مویز (مولوی، ۱۳۷۱: ۷۹۵/۴)

- «غوره نشده مویز شده است» (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۲/۱۱۳۰). یا

«در غورگی مویز شده» (حسین شاه، ۱۳۸۸: ۲۵۲).

۱۱ - فَلَانٌ يُهْدِدُ الْبَطَّ بِالشُّطِّ: فلانی مرغابی را از آب

می‌ترساند. (ثعالبی، ۲۰۰۳: ۴۰)

معادل:

- «بط را ز طوفان چه باک» (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۱/۴۴۵)

عوام مردم هم می‌گویند: «ماهی را از آب نترسان».

۱۲ - وَ مَا بَكْثِيرُ الْفُ خَلٍ وَ صَاحِبٍ / وَ إِنَّ عَدُوًّا

وَاحِدًا لَكَثِيرُ (ثعالبی، بی‌تا: ۱۴۴)

هزار دوست اندکی باشد و یکی دشمن بسیار بود.

معادل:

- «میل‌فنج دشمن که دشمن یکی / فزون است و دوست از

هزار اندکی (منسوب به رودکی)

هزار دوست کم است و یک دشمن بسیار است.

- دوست گرچه دوصد دو یار بود / دشمن ارچه یکی هزار

بود. سنائی (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۱/۲۹۹)

۱۳ - مَنْ يَأْتِ الْحَكْمَ وَحَدَّهُ يُفْلِحُ / يُفْلِحُ: هرکس که تنهایی

نزد قاضی رود پیروز می‌شود. (رفاعی هاشمی، ۱۴۲۳: ۲۴۳؛ ثعالبی،

۲۰۰۳: ۱۲۸؛ عسکری، ۱۴۲۰: ج ۲/۲۵۹؛ زمخشری، ۱۹۸۷: ج ۲/۳۶۰)

معادلهای

«هرکه تنها به قاضی شد راضی باز آید» (دهخدا، ۱۳۸۳:

ج ۱/۵۵۴).

- همانا که تنها به داور شده‌ست / به پیروزی خود

دل‌اور شدست (فردوسی)

- زیرا که سرخ‌روی برون آید / هرکوبه پیش قاضی تنها

شد (ناصر خسرو، به نقل از راوندی، ۱۳۸۲: ج ۲ [بخش ۲]/۱۲۴۲)

۱۴ - يَصِيدُ الْحَيَّةَ بِيَدٍ غَيْرِهِ: با دست دیگران مار می‌گیرد.

(آبی، ۱۴۲۴: ج ۶/۳۲۴). یا: «هُوَ يَصْطَادُ الْعَقَابَرَبَ بِيَدٍ غَيْرِهِ» (خوارزمی،

۱۴۲۴: ۲۲۸): گزدم با دست دیگری می گیرد.

خوارزمی درباره این مثل چنین توضیحی آورده است: «فإذا كان يُعَرَّضُ غَيْرَهُ لِمَا يَخَافُهُ، وَ يُبْرَىءُ نَفْسَهُ، قِيلَ: ...» یعنی: هنگامی که دیگری را در برابر چیزی که از آن می هراسد قرار دهد و خود را سالم نگه ندارد گفته می شود... .

معادل:

- «به دست کسان مار باید گرفت» (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۴۰/۱) -  
چو از دست تو ناید هیچ کاری / به دست دیگران می گیر  
ماری (نظامی، ۱۳۸۵: ۳۴۴).

- چون یاری من یار همی خوار گرفت / زان خواست به دست من همی مار گرفت (ابو الفرج رونی، به نقل از: دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۱۳۸۵/۳)

۱۵ - ما فی حَقِیْبَتِهِ شِئٌ: چیزی در چنته / صندوقش نیست (خوارزمی، ۱۴۲۴: ۲۱۵)

معادل فارسی آن «چیزی در چنته نداشتن» یا «چنته خالی شدن» است. (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۶۲۰/۲).

۱۶ - مِلْحٌ عَلِی جَرَحٍ: نمکی بر زخمی. (خوارزمی، ۱۴۲۴: ۱۸۵)

معادل:

- نمک بر ریش، نمک بر جراحت ریختن، پاشیدن، زیاده کردن... .

بشد دایه همانگه پیش رامین / نمک کرد از سخن بر ریش رامین (ویس و رامین)

نگار من چو درآید بخنده نمکین / نمک زیاده کند بر جراحت ریشان. (سعدی) (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۱۸۳۵/۴)

۱۷ - هُوَ مِلًّا كَيْسَهَ بِالرَّيْحِ: «او کیسه اش را پر باد می کند.» (خوارزمی، ۱۴۲۴: ۲۱۸)

استاد دهخدا در همین باره نوشته است: «باد در انبان داشتن: با یافه و گزافی دل خوش داشتن» (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۳۵۱/۱).

معادل:

- گر به باد تو دهم خرمن خود بر باد / نبود فردا جز باد در انبانم. (ناصرخسرو، به نقل از: دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۳۵۱/۱)

۱۸ - لَهُ فِي كُلِّ قِدْرٍ مِغْرَفَةٌ: او را در هر دیگی چمچه ای است. (خوارزمی، ۱۴۲۴: ۲۹۸: ۱۴۲۴، ۲۰۰۳: ۱۸۵).

۱- ترجمه از استاد انزابی نژاد است. ر.ک: اصفهانی، ۱۳۶۴: ۱۵۴.

معادلهای:

- «نخود هر آش» (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۱۳۸۸/۳)

- برون شد دیگت از سر، می ستیزی / که در هر دیگ همچون کفچلیزی (ناصرخسرو، به نقل از: عطار نیشابوری، ۱۳۸۶: ۱۹۴).

۱۹ - بِالْمِلْحِ نَصْلَحُ مَا نَخْشَى تَغْيِرَهُ / كَفَيْفَ بِالْمِلْحِ إِنْ حَلَّتْ

به الْغَيْرِ؟ (توحیدی، ۱۴۱۹: ج ۱۶۸/۲؛ زمخشری، ۱۴۱۲: ج ۲۳۳/۳؛ ابشهی، ۱۴۱۹: ۴۰): هر چیزی که بیم فساد آن را داشته باشیم با نمک نگه می داریم؛ اما اگر نمک فاسد و دگرگون شود چه باید کرد؟. مثل مذکور را این گونه نیز نقل کرده اند: إِذَا مَا اللَّحْمُ أَتَتْ مَلْحُوهُ / وَ تَتَنُّ الْمِلْحُ لَيْسَ لَهُ دَوَاءٌ (ثعالبی، ۱۷۱: ۲۰۰۳، محمد بن ایدمر، ۱۴۰۸: ج ۵۹/۲): یعنی: هنگامی که گوشت بگندد نمکش می زنند، [اما] نمک گندیده دوایی ندارد.

معادل:

- هر چه بگندد نمکش می زنند / وای به روزی که بگندد نمک (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۹۳/۱).

- گوشت چون گنده شود او را نمک در مان بود / چون نمک گنده شود او را به چه در مان کنند (ناصرخسرو، ۱۳۰۴-۱۳۰۷: ۱۰۶)

۲۰ - مَا كُلُّ وَقْتٍ تُسَلِّمُ الْجَزَّةَ: کوزه، همیشه سالم [از آب در] نخواهد آمد. (ثعالبی، ۱۳۲: ۲۰۰۳)

معادل:

- «کوزه همیشه از آب سالم، درست بر نیاید»

- نباید که ما را شود کار سست / سبو ناید از آب دایم درست. (نظامی، دو شاهد اخیر از: دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۱۲۴۶/۳).

- «سبو همیشه از آب، سالم نمی آید» (همان، ج ۹۴۲/۲).

- «همواره سبوی از آب درست نیاید» (عنصر المعالی، ۱۳۸۳: ۱۴۹)

۲۱ - مَنْ يَسْتَعِينُ بِالرَّفَقِ فِي أَمْرِهِ / يَسْتَخْرِجُ الْحَيَّةَ مِنْ جُحْرِهَا: یعنی: هر کس در کارش نرمی کند مار را از سوراخش بیرون می کشد. (قرطبی، ۱۹۸۱: ج ۲۲۰/۲؛ محمد بن ایدمر، ۱۴۰۸: ج ۱۵۲/۵؛ کاشی، برگ ۱۰۶).

معادل:

- درشتی و تندلی نیاید به کار / به نرمی برآید ز سوراخ مار (ظهیری سمرقندی، ۱۳۴۹: ۹۳؛ دهخدا، ج ۲۶۰/۱).

- که درشتی ناید اینجا هیچ کار / هم به نرمی سرگند از غار مار (مولوی، ۱۳۷۱: ۱۳۷۷/۵).

– در بین عامه مردم هم امروزه مثل فوق رواج دارد که: «زبان نرم/خوش مار را از سوراخ بیرون می‌آورد». یا: «با زبان مار را از سوراخ بیرون کشیدن» (نجفی، ۱۳۸۷: ۸۰۸).

۲۲– فلان یری فی الأجرّة ما لا یرى غیره فی المرآة: فلانی در آجر (یا خشت) چیزی می‌بیند که غیر او در آینه نمی‌بیند. (ثعالبی، ۲۰۰۳: ۱۸۳).

معادل:

هرچه در آینه جوان بیند/ پیر در خشت پخته آن بیند (نقل از ظهیری سمرقندی، ۱۳۸۱: ۶۰)

– آنچه اندر آینه بیند جوان/ پیر اندر خشت بیند بیش از آن (مولوی، دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۱/ ۴۸)

۲۳– یدة تحت الرّحی: دستش زیر [سنگ] آسیاب است. (ثعالبی، ۲۰۰۳: ۱۸۲)

معادل:

– «دست به زیر سنگ کسی داشتن» (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۲/ ۸۰۶)  
 – سنگ بر دل بندم اندر عشق آن زرین کمر/ زانکه همواره به زیر سنگ او دست من است. (امیر معزی. همان).

– «دست کسی زیر سنگ کسی بودن» (نجفی، ۱۳۸۷: ۶۵۱)  
 ۲۴– الحُرّ یُعطى و العبد یألم قلبه: آقا می‌بخشد و بنده ناراحت می‌شود. (رفاعی، ۱۴۲۳: ۸۹، ثعالبی، ۲۰۰۳: ۱۴۲، عسکری، ۱۴۲۰: ج ۱/ ۳۴۱)

معادل:

– «شاه می‌بخشد، شیخ‌علی‌خان نمی‌بخشد» (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۱۰۱۲/ ۲)

۲۵– فلان یکیل علينا الرّیح: فلانی برای ما باد وزن می‌کند (یاباد می‌پیماید). (ثعالبی، ۱۴۰۱: ۱۵۳)

عین همین مثل «باد پیمودن» به معنای کنایی کار بیهوده کردن در ادب فارسی سابقه دیرینی دارد.

معادلها:

– پدر مدتی آهن سرد کوفت/ تو در باد پیمودنی صبح و شام (ابن یمن)

– دشمن آتش پرست بادپیمارا بگوی/ خاک بر سر کن که آب رفته باز آمد بجوی (دو شاهد اخیر به نقل از: دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۱/ ۳۵۱)

۲۶– کُنّا أصدقاء فصرنا معارف: ما دوست بودیم، [حالا] آشنا گشتیم. (ثعالبی، ۲۰۰۳: ۴۰)

معادلها:

– «پارسال دوست امسال آشنا» (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۱/ ۴۹۶)  
 – دی همه او بودی و امروز چون دوری از او/ ناجوانمردی بوددی دوست و اکنون آشنا (سنایی، ۱۳۸۵: ۴۳).

– ای پار دوست بوده و امسال آشنا/ وی از سزا بریده و بگزیده ناسزا (خاقانی، ۱۳۸۵: ۵۵۱).

۲۷– هذا المیت لا یساوی البکاء: این مرده به شیون نمی‌ارزد. (خوارزمی، ۱۴۲۴: ۱۹۵؛ میدانی، ۱۳۶۶: ج ۲/ ۳۷۴).

معادلها:

– این مرده به این شیون نیرزد. (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۱/ ۳۳۸)  
 – ز بهر دنیا چندان عنا کیری نکند/ که مینیرزد این مرده خود بدین شیون (همان)

۲۸– هرّق علی جمرک ماء: بر آتشت آبی بریز (عسکری، ۱۴۲۰: ج ۲/ ۳۶۳؛ میدانی نیشابوری: بی تا: ج ۲/ ۳۹۹).

در فارسی نیز از دیر باز «آب بر آتش ریختن» روایی داشته است: «آب بر آتش زدن: فتنه را نشانادن، غمی را تسلی دادن...» (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۱/ ۳).

۲۹– عذره أشدّ من جرّمه/ ذنبه: عذر و پوزش او از گناهش بدتر است. (اصفهانى، ۱۴۲۰: ج ۲/ ۲۰۲؛ ثعالبی، ۱۴۰۱: ۳۹، همچنین گفته‌اند: «کم زاد فی ذنب الجهول عذره» (رازی، ۱۳۹۰: ۱۸۵)

معادل:

– عقل تو از بس که آمد خیره سر/ هست عذرت از گناه تو بتر (مولوی، دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۲/ ۱۰۹۵)

هم اکنون نیز عوام مردمان مثل «عذر بتر از گناه» را به کار می‌برند.

۳۰– کُل من الطّعام ما تشتهى و البس من الثّياب ما یشتهى النّاس: مطابق میل خودت غذا بخور، اما لباس مطابق میل دیگران بپوش. (آبی: ج ۴/ ۱۴۹؛ ۱۴۲۴؛ ابن ابی الحدید، ج ۲/ ۳۱۲).

این مثل امروزه در میان مردم نیز مثلی سائر است. مردمان گویند: «خوراک به میل خودت و لباس به میل مردم» یا: «آن‌طور بخور که خودت خواهی، آن‌طور بپوش که مردم می‌خواهند» (شکورزاده، ۱۳۸۷: ۴۷۹).

۳۱– عداؤه مرهون بعشائه: صبحش در گرو شب اوست. (نیشابوری، ۱۳۷۵: ج ۲/ ۶۷؛ خوارزمی، ۱۴۲۴: ۲۱۳).

معادل:

- «هشتش گرو نه بودن» (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۴/۱۹۸۲)

۳۲- فلان أجاب بالجواب المُقَشَّر: فلانی پاسخ پوست‌کنده

داد (خوارزمی، ۱۴۲۴: ۲۵۸).

خوارزمی در ادامه مثل چنین توضیحی آورده است: «تقول في الرَّجُلِ صَرَّحَ بالجواب ولم يُعْرَضْ»، یعنی: این مثل درباره کسی زده میشود که پاسخ صریح و بدون کنایه میدهد.

معادلها:

- چرا چون گل زنی در پوست خنده؟ / سخن باید چو شوگر

پوستکنده (نظامی، ۱۳۸۵: ۵۸)

۳۳- إذا لم تستطع أن تقطع يد عدوك فقبلها: هرگاه که

نمیتوانی دست دشمن را ببری آن را ببوس. (ابن عبد ربه، ۱۴۰۴:

ج ۱/۱۷۸: ثعالبی، ۱۴۰۱: ۱۰۵؛ زمخشری، ۱۴۱۲: ج ۳/۳۷۰)

معادل:

- «دستی را که نتوان برید باید بوسید» (دهخدا، ۱۳۸۳:

ج ۱/۱۰۵)

- نگفتست دانای این بر فسوس / که دستی که نتوان بریدن،

ببوس (اصفهانی، ۱۳۸۲: ۵۶).

- «دستی را که حالی بریدن آن میسر نیست، بوسه باید داد»

(غازی ملطیوی، ۱۳۸۳: ۴۷).

۳۳- جعل كلامي دبر أدنیه: سخنم را پشت گوش

انداخت. (میدانی نیشابوری، بی تا: ۱۶۳).

«پشت گوش انداختن. اطاعت یا اجرای فرمان و کاری را

به تأخیر افکندن» (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۱/۵۰۹).

۳۴- مَنْ يَسُدُّ أفواه النَّاسِ؟: چه کسی دهان مردم را می‌بندد؟

(خوارزمی، ۱۴۲۴: ۱۷۲) استفهام این مثل انکاری است، یعنی

کسی نمی‌تواند دهان مردم را ببندد.

معادل:

- «در دروازه‌ها را می‌توان بست، دهن مردم را نمی‌توان

بست» (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۲/۷۸۷)

- به عذر توبه‌توان رستن از عذاب خدای / و لیک می‌توان

از زبان مردم رست.

- کام و دم مار و نیش کژدم بستن / بتوان، نتوان زبان مردم

بستن (دو شاهد اخیر از: دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۲/۷۸۸).

۳۵- من ساعة إلى ساعة فرج: از لحظه‌ای تا لحظه‌ای

دیگر گشایش و فرجی است. (خوارزمی، ۱۴۲۴: ۱۲۵).

معادل:

- «از این ستون به آن ستون فرج است» (دهخدا، ۱۳۸۳:

ج ۱/۱۰۳: همو، ج ۲/۹۹۹)

۳۶- قد حرَّك السِّلْسَلَةَ: زنجیر را جنباند. (آبی، ۱۴۲۴: ج ۶/

۳۲۴) یا: فلانٌ يحرِّكُ السِّلْسَلَةَ (خوارزمی، ۱۴۲۴: ۲۶۷)

منظور کنایی این مثل «برانگیختن» و «تحریک» است.

همین مثل در زبان فارسی به صورت «سلسله‌جنبان [چیزی

شدن]» به کار می‌رود.

۳۷- يُخَدَعُ الصَّبِيانَ بِالزَّبِيبِ: بچه‌ها به مویزی فریب

می‌خورند (ثعالبی، ۱۴۰۱: ۱۴۱؛ نیشابوری، ۱۳۷۵: ۱۸۷).

معادلها:

- هرکه او ارزان خرد ارزان دهد/ گوهری طفلی به قرص

نان دهد (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۴/۱۹۴۶)

- مرا آن به که از شیرین شکیم/ نه طفلم تا به شیرینی فریبم

(نظامی، ۱۳۸۵: ۲۳۵).

۳۸- أَلْزِقْ ما دَامَ التَّنَوُّرُ حَارًّا: مادامی که تنور داغ است [نان

را] بچسبان. (زمخشری، ۱۴۱۲: ج ۳/۴۶۸)، زمخشری در توضیح

مثل نوشته است: أَطْلَبُ الأَمْرَ في أبانٍ إمكانيه: کار را وقت را در

زمان ممکن خود بخواه.

معادل:

«تا تنور گرم است نان در بند» یا «تا تنور گرم است نان توان

بست». ابر بی آب چند باشی چند/ گرم داری تنور، نان در بند

(نظامی)

و مفهوم مثل فوق در فارسی این است که «تا اسباب و

وسائل هست باید در برآمدن مقصود کوشید» (توضیح اخیر و

جملگی شواهد به نقل از: دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۱/۵۲۰).

۳۹- فلان لا يَجْفُ بُدِه: فلانی نمدا سبش خشک نمی‌شود.

(زمخشری، ۱۴۱۲: ج ۳/۴۶۶)

معنای کنایی مثل «نمد زین خشک ناشدن»، حرکت مدام

است به طوری که مدام نم‌ش از عرق خیس باشد.

معادلها:

- نگشت در طلب زین مرا نمد زین خشک/ ز بس که

خواهم هر ساعتی ز هر در زین (کمال اسمعیل).

- «کس ندید آب نمد زینش خشک» (خاقانی. هر دو شاهد

اخیر از: دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۴/ ۱۸۳۴)

۴۰ - فلان یضرب الطبل تحت الکساء: فلانی طبل زیر گلیم می زند. (آبی، ۱۴۲۴: ج ۶/ ۳۲۴؛ خوارزمی، ۱۴۲۴: ۲۵۹؛ ثعالبی، ۱۴۰۳: ۴۰).

معادل:

«طبل زیر گلیم زدن، (یا) کوفتن. تمثیل:

- خسروا شاها میرا ملکا دادگرا / پس از این طبل چرا باید زد زیر گلیم (بوحنیفه اسکافی)

- نبینی که از ما غمی شد ز بیم / همی طبل کوبد به زیر گلیم (فردوسی)

- و گرت بست به بند قوی این دیو بزرگ / خامش و طبل مزین بیهده در زیر گلیم (ناصر خسرو) «دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۲/ ۱۰۶۶».

۴۱ - أَوَّلُ الدَّنِّ دُرْدِي: أَوَّلُ خُمٍ وَ دُرْدِي؟ (ثعالبی، ۲۰۰۳: ۴۰؛ خوارزمی، ۱۴۲۴: ۱۴۸).

معادل:

«أَوَّلُ بِيَالِهِ وَ بِلْمَسْتِي؟» (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۱/ ۳۱۵)

در ادب فارسی مثل عربی فوق با همان الفاظ رواج داشته است:

- تانگوئی تو مهاکین پسرک / دُرْدِي آوردهم از اول دَن (سنائی)  
- مده ز اول دَن دُرْدِيم که دَن را دُرْدِ / بُود همیشه و یکن در ابتدا نیوَد (سلمان ساوجی)

- کسی که باده کین تونوش خواهد کرد / ز شور بختی دُرْدِي خورَد هم از سَر دَن. (سوزنی، شواهد اخیر به نقل از: دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۱/ ۳۱۳).

۴۲ - أَحْسَنُ مِنْ عِقْدِ الْعَقِيلَةِ جِيدُهَا: گردن از گردنبند نکوتر است. (ثعالبی، ۲۰۰۳: ۱۷۵)

معادلها:

«گوشواره عزیز است، گوش عزیزتر است.» (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۱/ ۴۲۸، همو، ج ۱/ ۲۰۵).

۴۳ - الْقَصَابُ لَا تَهْوُلُهُ كَثْرَةُ الْغَنَمِ: فراوانی گوسفندها قصاب را نمی ترساند. (ثعالبی، ۱۴۰۳: ۹۷؛ میدانی نیشابوری، ۱۳۶۷: ج ۲/ ۷۶)

معادل دقیق آن:

شعله را ز انبوهی هیزم چه غم / کی رَمَد قصاب ز انبوهی غَنَم (مولوی، ۱۳۷۱: ۱۶۴، دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۲/ ۱۰۲۴)

## فهرست منابع

- آبی، ابوسعید منصور، ۱۴۲۴ق، نثر الدَّرِّ فی المُحاضرات، مصحح: خالد عبدالغنی محفوظ، ۷ جلد (در ۴ مجلد)، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- آملی، شمس الدین محمد، ۱۳۸۱، نفایس الفنون فی عرائس العیون، مصحح: ابوالحسن شعرانی، ۳ ج، تهران: اسلامیه.
- ابشهی، محمد بن احمد م ۱۹۹۹/ ق ۱۴۱۹، المُسْتَطَرَفُ فی کل فن مُسْتَطَرَف، محقق/ مصحح: سعید محمد اللحام، الطبعة الأولى، بیروت: عالم الکتب.
- ابن ابی الحدید، عبد الحمید، ۱۴۰۴، شرح نهج البلاغة، محقق/ مصحح: محمد ابوالفضل ابراهیم، ۲۰ ج (در ۱۰ مجلد)، قم: مکتبة آية الله المرعشي النجفی.
- ابن عبد ربه الأندلسی أحمد بن محمد، ۱۴۰۴ ق، العقد الفرید، مصحح: مفید محمد قمیحة، ۸ ج، الطبعة الأولى، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- اصفهانی، علی بن ابی حفص، ۱۳۸۲ ش، تحفة الملوك، مصحح: علی اکبر احمدی دارانی، تهران: میراث مکتوب.
- اصفهانی، محمود بن محمد بن الحسین، ۱۳۶۴، دستور الوزارة، تصحیح استاد رضا انزابی نژاد، تهران.
- توحیدی، أبو حیان، ۱۴۰۸ ق/ ۱۹۸۸ م، البصائر و الذخائر، محقق: و داد القاضی، الطبعة الأولى، دار صادر: بیروت.
- ثعالبی، أبو منصور، التمثیل و المحاضرة، ۲۰۰۳ م، محقق: عبد الفتاح محمد الحلو، الطبعة الثانية، بیروت: الدار العربیة للکتاب.
- بی تا، الطائف و الظرائف، بیروت: دار المناهل.
- حسین شاه، خزینة الأمثال، ۱۳۸۸ ش، به اهتمام احمد مجاهد، چاپ دوم، دانشگاه تهران.
- خاقانی شروانی، دیوان، ۱۳۸۵ ش، تصحیح ضیاء الدین سجادی، چاپ هشتم، تهران: زوآر.
- خوارزمی، ابوبکر، ۱۴۲۴ ق، الامثال المؤلَّده، تحقیق محمد حسین الاعرجی، ابوظبی: مجمع الثقافی.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۸۳، أمثال و حکم، چاپ دوازدهم، تهران: امیر کبیر.
- رازی، عبدالقادر، امثال و حکم، ۱۳۹۰، تصحیح و ترجمه فیروز حریرچی، چاپ چهارم، دانشگاه تهران.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم، ۱۹۹۹ م/ ۱۴۲۰ ق، محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء، محقق / مصحح: عمر فاروق طباع، ۲ ج، الطبعة الأولى، بیروت: دار الأرقم بن ابی الأرقم.
- راوندی، مرتضی، ۱۳۸۲، تاریخ اجتماعی ایران، ۱۲ ج، چاپ دوم، تهران: نگاه.

مؤلف) فرانکفورت: معهد تاریخ العلوم العربیة و الإسلامیة.  
- مولوی، جلال الدین محمد، ۱۳۷۱ ش، مثنوی معنوی، تصحیح  
رینولد نیکلسون، چاپ یازدهم، تهران: امیر کبیر.  
- نیشابوری، ۱۳۷۵ ش، أبو الفضل، مجمع الأمثال، المحقق: محمد  
محیی الدین عبد الحمید، ۲ جلد، بیروت: دار المعرفة.  
\_\_\_\_\_، مجمع الأمثال، مشهد: معاونت فرهنگی  
آستان قدس، ۱۳۶۶.  
- ناصر خسرو قبادیانی، ۱۳۰۷-۱۳۰۴ ش، دیوان (به انضمام  
سعادتنامه و روشنایی نامه و...)، به اهتمام و تصحیح مجتبی  
مینوی (به همراه حواشی و ملاحظات میرزا علی اکبر خان  
دهخدا)، تهران: مطبعة مجلس.  
- نجفی، ابوالحسن، ۱۳۸۷ ش، فرهنگ فارسی عامیانه، چاپ دوم،  
تهران: نیلوفر.  
- نظامی، الیاس بن یوسف، ۱۳۸۵ ش، خسرو و شیرین، تصحیح  
وحید دستگردی، چاپ اول، تهران: زوآر.

- رفاعی الهاشمی، ۲۰۰۳ / ق / ۱۴۲۳، زید، الأمثال، محقق /  
مصحح: علی ابراهیم کردی، دمشق: دار سعد الدین.  
- زمخشیری، محمود بن عمر، ۱۴۰۶، ربیع الأبرار و نصوص  
الأخبار، تحقیق: عبدالامیر مهنا، بیروت: مؤسسه الأعلمی  
للمطبوعات، الطبعة الأولى.  
\_\_\_\_\_، ۱۹۸۷ م، المُستقصی فی أمثال  
العرب، ۲ ج، الطبعة الثانية، بیروت: دار الکتب العلمیة.  
- سنایی، مجدود بن آدم، دیوان، تصحیح محمد تقی مدرس رضوی،  
چاپ ششم، تهران: سنایی، ۱۳۸۵.  
- شکور زاده بلوری، ابراهیم، ۱۳۸۷، دوازده هزار مثل فارسی، چاپ  
سوم، مشهد: آستان قدس رضوی.  
- ظهیری سمرقندی، محمد علی، ۱۳۴۹ ش، اغراض السیاسة فی  
اغراض الریاسة، به تصحیح و اهتمام جعفر شعار، دانشگاه تهران.  
\_\_\_\_\_، سبندادنامه، تصحیح  
محمد باقر کمال الدینی، ۱۳۸۱ ش، چاپ اول، تهران: میراث  
مکتوب.  
- عاملی، بهاء الدین محمد (شیخ بهائی)، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م،  
کشکول، ۳ ج، الطبعة السادسة، بیروت: مؤسسه الأعلمی  
للمطبوعات.  
- عسکری، ابوهلال، ۲۰۰۰ ق / ۱۴۲۰، جمهرة الأمثال، مصحح:  
محمد أبو الفضل ابراهیم و عبد المجید قطامش، ۲ ج، بیروت:  
دار الفكر و دار الجیل.  
- عطار نیشابوری، فرید الدین محمد، ۱۳۸۶ ش، اسرارنامه، مقدمه،  
تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ دوم،  
تهران: سخن.  
- عنصر المعالی کیکاووس، ۱۳۸۳ ش، قابوسنامه، تصحیح  
غلامحسین یوسفی، چاپ سیزدهم، تهران: علمی و فرهنگی.  
- عوفی، محمد، ۱۳۸۹ ش، لباب الألباب، به تصحیح ادوارد براون،  
با تصحیحات جدید و حواشی و تعلیقات سعید نفیسی، جلد  
دوم، چاپ اول، تهران: هرمس.  
- فقیهی، عبدالحسین و ابوالفضل رضایی، ۱۳۸۹، فرهنگ جامع  
مثلها و حکمتها، چاپ اول، دانشگاه تهران.  
- القرطبی، أبو عمر یوسف بن عبد الله، ۱۹۸۱ م، بهجة المجالس و  
أنس المجالس، محقق: محمد مرسی الخولی، الطبعة الثانية،  
بیروت: دار الکتب العلمیة.  
- کاشی، عبدالعزیز، روضة الناظر و نزهة الخاطر، دستنویس شماره  
۷۶۶ کتابخانه دانشگاه استانبول، سده هشتم قمری، ۳۰۴ برگ،  
شماره ۲۴۷ کتابخانه دانشگاه تهران.  
- محمد بن ایدمر، ۱۴۰۸ هـ / ق / ۱۹۸۸ م، الذرّ الفرید و البیت القصید،  
به کوشش فؤاد سزگین و...، ۵ ج، (چاپ عکسی نسخه خط

# گزارش